

آنچه تا کنون از طرف هر متفکر سوسیالیست یا ضد سوسیالیست پیش‌نهاد شده بود تن دهد. او در مقاله "روز پس از انقلاب" (۱۹۰۲) مسائل مهمی که دولت کارگری در رابطه با اجتماعی کردن تولید با آن روبروست را بر شمرده است. آنجا که می‌گوید: "اگر بنا باشد دولت مدیر تولید دو میلیون کارخانه تولیدی باشد و به عنوان میانجی گردش این تولیدات که بخشی از آن در شکل ابزار تولید و بخشی از آن در شکل ابزار مصرف که می‌بایستی بین شصت میلیون مصرف کننده که هر یک نیاز ویژه و متفاوت خود را دارد، توزیع کند، به مشکل سازماندهی در آلمان اشاره می‌کند. او در عین حال که این را رد نمی‌کند که راه‌هایی برای نیل به چنین هدف بزرگی می‌توان یافت، معیناً هر پروژه‌ای که هدفش "تنظیم نیازهای بشر از بالا و تعیین جیره برای هر کس به شیوه سربازخانه‌ای بود را مردود می‌داند. او معتقد بود که چنین راه‌حلی تمدن را "به مرحله پست‌تری" سوق می‌دهد. در فردای انقلاب نمی‌توان بدون پول، دست‌مزد و قیمت‌های بازار سر کرد. قوانین سوسیالیستی اساساً از طریق شرکت‌های تولیدی بزرگ که رقم آن به هیجده هزار می‌رسد، تحقق‌پذیر است و از این طریق، روال کار آسان‌تر پیش می‌رود، زیرا الگوهای مصرف و آهنگ تولید دارای ثبات یا نظم آماری معینی است. با تمام این احوال مسأله هم‌آهنگی "مشکل‌ترین مسأله‌ایست که رژیم پرولتری با آن روبرو خواهد شد و مشکلات زیادی برای آن فراهم می‌کند. او بحث خود را با تأکید بر این که نیازی نیست همه کارها را با هم انجام داد، پایان می‌برد: "در مورد پول و قیمت‌ها ضروری است که آنها را با روال تاریخی‌ای که طی کرده است مرتبط ساخت. همه چیز را نباید از نو شروع کرد، بل که باید آن را در جایی گسترش داد و در جای دیگر محدود ساخت." (۱۶)

نظرات تجربی و جستجوگر کائوتسکی می‌بایست اقتصاددانان مارکسیست را تشویق کرده باشد به سراغ این مسأله بروند. زمانی که دیگر ضرورت تنظیم

تولید از طریق مبادله ارزش‌های برابر از میان می‌رود" چه باید کرد؟ در عوض قضایا این طور پیش رفت که تعداد معدودی از منتقدین اقتصادی سوسیالیسم، چه از زاویه طرفداری چه مخالفت به بررسی پیش‌فرض‌های عملی جامعه و اقتصاد سوسیالیستی روی آوردند. در این فعالیت‌ها جذابیت معنوی پی‌ریزی ملزومات اشکال گوناگون اقتصادی با قصد آگاهانه و یا ناآگاهانه نشان دادن این که مقولاتی چون قیمت، اجاره بها، سود یا پس‌انداز در هر نظام اقتصادی معادل‌های خود را خواهد داشت، پیوند خورده است. از جمله کسانی که به توضیح چنین مقولاتی دست زدند، فردریش فُن ویزر، انریکو بارون و ان. جی. پی‌یرسن را می‌توان نام برد. هر چند در این انتقادات نکات جالب و جسورانه بسیار می‌توان مشاهده کرد، اما گاه موضع‌گیری‌های بیش از حد ساده‌ای را به مارکس نسبت می‌دهند، مثلاً بارون و هم‌پی‌یرسن این نظر را به مارکس نسبت می‌دادند که گفته است کارگران می‌بایستی همه ثمرات کار خود را دریافت کنند؛ همان‌طور که در بالا اشاره رفت، مارکس وانگلس این نظر را در "نقد برنامه گوتا" به‌شدت رد کرده بودند. با این وجود بارون اولین کسی بود که تلاش کرد شمای ریاضی‌گونه‌ای را که برای محاسبه ارزش‌ها در یک اقتصاد با برنامه ضروری است معین کند. او سعی کرد توضیح دهد که چنین طرحی مشکلات بسیاری را دربر خواهد داشت که طرفداران سوسیالیسم به آن بی‌توجه‌اند. و این که این طرح آن‌ها را وادار خواهد کرد تا مقولات "بورژوازی" را دوباره کشف کنند. با این حال اگر حدود هفتاد هزار معادله را به‌توان حل کرد در آن صورت "وزارت سوسیالیستی تولید" وظیفه‌ای که از آن انتظار می‌رود را می‌تواند انجام دهد. مقاله بارون گر چه به‌لحاظ تکنیکی انسان را تحت تأثیر قرار می‌داد، در حقیقت به اندازه اندیشه‌های کائوتسکی درباره این موضوع عملی و واقع‌بینانه نبود. (۱۷)

انتقادات پی‌یرسن و ویزر کمتر فورمالیستی و ایستا بود و بیش‌تر با مارکسیسم خوانایی داشت. یعنی نوعی از سوسیالیسمی ارائه می‌داد که خود را با

رد اساسی همه مقولات اقتصادی تعریف نمی‌کرد. سخن‌رانی کائوتسکی پیرامون مقاله "روز بعد از انقلاب" پی‌یرسن را تشویق کرد تا به ضرورت بسط پیش‌نهاد سوسیال دموکرات‌ها مبنی بر چگونگی اداره یک اقتصاد دولتی پای فشارد. یکی از جنبه‌های قابل توجه این نقد تا آن‌جا که اطلاع دارم بدون پاسخ ماند. سؤال این بود که چگونه می‌بایستی در "معامله" بین دولت‌های گوناگون سوسیالیستی قیمت‌ها را تعیین کرد. نقد ویزر ظاهراً به لحاظ نیت کمترین خصومت را در خود داشت و در عین حال الهام بخش‌ترین نیز بود و نیز در عین ابراز علاقه و همدردی به سوسیالیسم مناسب بودن یا حتی ممکن بودن اداره دولتی فعالیت اقتصادی از یک مرکز را زیر سؤال برد.

اراده یا فرمان واحدی که در جنگ یا برای هم‌آهنگی حقوقی به مثابه حلقه متحدکننده نیروهای مشترک ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، در فعالیت مشترک اقتصادی از کارایی بنگاه صنعتی می‌کاهد. در اقتصاد، با وجود اجتماعی شدن، کار همواره بخش بخش انجام می‌گیرد... فعالیت‌های تقسیم شده از این دست به‌گونه‌ای مؤثر توسط هزاران و میلیون‌ها چشم کنترل و به همان تعداد اراده انجام می‌گیرد. هر یک از این فعالیت‌ها در مقایسه با یک‌دیگر بسیار دقیق‌تر سنجیده می‌شوند تا مثلاً مدیریت و هدایت آن‌ها به دست نظارت عالی و با نوعی مکانیسم پیچیده. تشویق از یک مرکز هرگز نمی‌تواند در جریان امکانات بی‌شماری قرار گیرد که در هر مورد به‌خاطر نیل به سودمندی مطلوب در شرایط معینی می‌بایست به آن دست یافت. یا آگاه باشد که سودمندترین و بهترین اقدام جهت رشد و توسعه بیش‌تر چه باید باشد؟ (۱۸)

جریان‌ات اصلی اقتصاد مارکسیستی در بحث پیرامون نقد برنامه‌ای درگیر نشدند، اما به‌جای آن ادعا کردند که سرمایه مالی خود تکنیک‌های محاسبه و کنترل اقتصادی را امکان‌پذیر می‌سازد و یک دولت کارگری در موقع خود می‌تواند از آن استفاده کند. در این مرحله دولت - ملت هنوز به مثابه جایگاه

منحصر به فرد یا دارای امتیاز و نماینده مالکیت و برنامه‌ریزی دولتی پایه‌ریزی نشده بود. وجود شهرداری‌ها، تعاونی‌ها و اتحادیه‌های تجاری سوسیالیستی به بسط تصویری متنوع، هر چند مبهم، از اقتصاد سوسیالیستی آتی کمک می‌کرد.

جنبش سوسیالیستی در حال توسعه به راه‌هایی نیاز داشت که آینده را ترسیم کند. در آن زمان یکی از شیوه‌های متداول عبارت بود از نوشتن رمان‌های آرمان‌شهری. (یا مثلاً در مورد جک لندن ضد آرمان‌شهری) رمان نگاه به گذشته ادوارد بلامی (۱۸۸۷)، رمان 'خبر از ناکجاآباد' (۱۸۹۰) از ویلیام موریس و 'سرزمین آزاد' از تئودور هرچگاک (۱۸۷۶). رمان بلامی که بارها تجدید چاپ شد، تکامل مسالمت‌آمیز به تعاونی‌های جمعی را بر اساس گرایش‌های موجود در سرمایه‌داری اواخر قرن نوزدهم که به‌مثابه پادزهرهایی در برابر حیف و میل و هرج و مرج در رقابت سرمایه‌داری - شکل‌گیری سندیکاها و فعالیت اصلاح طلبان شهرداری - محسوب می‌شد، تصویر کرده بود. با این وجود از نظر بلامی کنترل دولتی بر تمامی اقتصاد تا حد قابل ملاحظه‌ای نتیجه این حقیقت است که بخش دولتی کارایی بسیار مؤثرتر خود را به‌مثابه تهیه‌کننده و کارایی عمومی‌تر خود را به‌عنوان استخدام‌کننده در مقایسه با بخش خصوصی به جای مانده به اثبات می‌رساند. از نظر ویلیام موریس تصویر بلامی متناقض بود. تصویر خوش‌بینانه بلامی از کارگرانی که در کارگاه‌های مختلف تقسیم شده بودند، موجب شد موریس این طور اظهار نظر کند: 'اگر مرا به‌هنگ کارگران بفرستند طاق‌باز روی زمین دراز می‌کشم و لگد می‌اندازم'. قرار بود نظم سوسیالیستی بلامی زمانی که 'نظر مردم کاملاً آماده شده بود' با وفاق همگانی عرضه شود؛ اما مظهر نهادی مرکزی آن قرار بود 'یک سندیکای واحد باشد که همه مردم را نمایندگی کند'. موریس بر این باور بود که این پروژه با تنوع و خودحکومتی‌ای که می‌بایستی معرف مشخصات یک جامعه سوسیالیستی واقعی باشد، بیگانه است. او که بین آرمان‌شهر بلامی و فابیان‌ها که سوسیالیسم

و دولتی کردن سرمایه را یکسان می‌دانستند رابطه می‌دید، نوشت: «درباره بقیه موارد من سوسیالیسم دولتی رانه الزاماً مطلوب و نه در حقیقت به‌مثابه یک طرح کامل ممکن می‌دانم. با این وجود، برای برخورد با آن باید تلاش کرد و به نظر من این تلاش مقدم بر هر روشن‌گری کاملی در باره نظم مجدد امور صورت خواهد گرفت. موفقیت کتاب بلامی، با همه خسته‌کنندگی خارق‌العاده‌اش، مثنی است نمونه خروار که نشان می‌دهد قضیه چگونه پیش می‌رود. (۱۹)»

بخشی از رمان تخیلی «خبر از ناکجا آباد» موریس، در مقابله با بلامی نوشته شده است. هر چند در این رمان کار نقش مهمی دارد، سازوکارهای اقتصادی ویژه‌ای - فراتر از ایجاد بازارهای هدیه و یادگاری - در آن توضیح داده نمی‌شود. در این خصوص رمان «سرزمین آزاد» هرچگا که از بسیاری جهات کمتر از رمان «خبر از ناکجا آباد» جالب و کمتر سوسیالیستی بود، تصویر مفصل‌تری از این که مجامع آزاد تولیدکنندگان چگونه می‌توانند امور خود را تنظیم کنند، ترسیم کرده بود. مثلاً این مسأله را خاطر نشان کرده بود که چگونه برابری همه‌جانبه‌ای را در نظام رقابتی تولید و مبادله می‌توان تضمین کرد. حرکت آزادانه کارگران نیز مطرح بود. آن‌ها می‌توانستند از تعاونی‌های موفق‌تر که دست‌مزد بهتری هم می‌پرداختند بخواهند، آن‌ها را استخدام کنند. اعضاء اولیه تعاونی‌های موفق به خاطر سابقه کار پاداش می‌گرفتند ولی مجبور بودند به‌روزی خود را با مستخدمین جدید تقسیم کنند. همان‌گونه که ای. چیلوسی نشان داده است، طرح هرچگا نبوغ فنی معینی را دربر دارد. اما باید توجه داشته باشیم که آرمان‌شهر هرچگا شکل یک فانتزی استعماری را به‌خود گرفت. این طرح که در آفریقا پیاده می‌شد با کوشش در جهت اصلاح اخلاقیات بومیان تکمیل می‌شد؛ در این شیوه و شیوه‌های دیگر «سرزمین آزاد» یقیناً بینشی نیست که سوسیالیست‌های معاصر بخواهند از آن استقبال کنند. (۲۰)»

تا آن جا که احزاب انترناسیونال دوم تصویری خیالی از آینده به دست دادند، این تصویر به همان صورتی که توسط انگلس و کائوتسکی طرح ریزی کرده بودند و بیل در اثر خود 'زن و سوسیالیسم' ترسیم کرده بود، باقی ماند. اقتصاددانان مارکسیست ترجیح دادند عمل کردهای سرمایه را مطالعه و بحث و بررسی کنند. برنشتاین 'تجدید نظر طلب' و هیلفردینگ مؤمن به مارکسیسم هر دو بحث می کردند که پیش روی کارتلی کردن مالی و تراستی کردن سرمایه داری نادانسته ابزار نظم سوسیالیستی آتی را فراهم می آورد. کائوتسکی درباره مفاهیم و اشارات چنین بحثی خودداری شدیدی از خود نشان داد؛ چنین برداشت سهلی از انتقال تدریجی به دولت آینده که به همت فعالیت هوش مندانه خود سرمایه داران ممکن شود، صرفاً به این نظر منتهی می شود که وظیفه اصلی پرولتاریا را حمایت از سرمایه داران بداند، چرا که چنین کاری را رهایی خود پرولتاریا می داند. (۲۱)

### لنینیسم و استالینیسم

در ارتباط با جریان اصلی مارکسیسم، جریان بلشویکی لنین نوع مشخصی از اراده گرایی سیاسی را نمایندگی می کرد. روزا لوگزامبورگ، تروتسکی و منشویکها برداشت لنین از حزب انقلابی را به خاطر ژاکوبنیزم و فرماندهی بودن آن به نقد کشیدند. (۲۲) اما از نظر مبارزان بسیاری سنت فکری لنین پیرامون تشکیلات و انضباط حزبی بر متن یک حکومت دیکتاتوری نامتجانس مفهوم پیدا می کرد. در نتیجه قتل عام در بخش صنایع در جنگ جهانی اول و تأثیر ویرانگر آن بر زندگی صدها میلیون انسان ظاهراً می توانست نه تنها به قدرت رسیدن بلشویکها بل که هم چنین شقاوتی که آنها در حفظ قدرت از

خود نشان دادند را تأیید کند. بلشویک‌ها تمایل چندانی نداشتند از آن‌هایی که مسئول قتل‌های یوپرس و سم بودند و یا از بروز قحطی برای ترساندن ملل اروپای مرکزی در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ سوءاستفاده می‌کردند و نیز از سیاست‌مدارانی که خواست استقلال در مستعمرات را وحشیانه سرکوب می‌کردند، درس بشر دوستی بیاموزند. (۲۳)

از دیگر سو، بلشویک‌های سال ۱۹۱۷ احتمالاً بیش از حد تحت تأثیر کارکرد اقتصاد جنگی آلمان بودند، اقتصادی که کارکرد برنامه‌ریزی مادی را نشان می‌داد؛ اما نه کشور سوئیس و نه قطار مهر و موم شده هیچ کدام نکات مثبتی نبودند که به‌توان چنین ارزیابی‌ایی از آن‌ها داشت. لنین در "دولت و انقلاب" توضیح داد که اقتصاد را چگونه می‌توان هم‌چون یک سندیکای واحد سازمان داد و از این طریق نظرات سوسیالیستی سنتی مربوط به دست‌آوردهای تراست‌ها را منعکس کرد. شروع جنگ در مارس سال ۱۹۱۸ و فشار قحطی به برقراری آن‌چه بعدها "کمونیسم جنگی" نام گرفت و کوشش همه‌جانبه‌ای شد تا مصادره دارایی‌ها را جایگزین هر نوع مبادله کنند، منتهی شد. این اقدام که به لحاظ نظامی مؤثر بود، مانع رشد تولید در مقیاس خرد در این کشور عقب‌مانده شد. این اقدام هم‌چنین با برداشت بلشویکی سخت و خشنی که از سرنوشت داشت و هیچ اپوزیسیونی را تحمل نمی‌کرد، همراه بود. (۲۴)

پیروزی، آرامش سیاسی به همراه نداشت. در سال ۱۹۲۱ رسالت پیامبرگونه بلشویکی تسریع شد تا انحصار فراگیر و بی‌رحمانه قدرت را توجیه کند. طی چند ماه بقایای پلورالیسم در کشور شوراهای سرکوب و فراکسیون‌ها در درون حزب قدغن شد، گرجستان منشویکی مورد حمله قرار گرفت، شورش ملوانان کرون‌اشاد با نیروی نظامی تارومار شد و پارتیزان‌های "سبز" ماخو تحت تعقیب قرار گرفتند و زمینه برای استالین آماده شد.

مسئولیت کامل مارکسیسم - لنینیسم که برای لنین نظریه‌های ناشناس بود مطمئناً به گردن وی نیست. گر چه لنین متفکری منضبط نبود، به گونه‌ای بیش از مارکس به پیچیدگی ضروری سیاست و اقتصاد پی برده بود. او همراه با مارکسیست‌های نام‌دار دیگر به‌خصوص بوگدانف مفهوم اهمیت خودمختار بودن تشکیلات سیاسی، اگر نه خودمختاری کامل را بسط دادند. بدین ترتیب اراده‌گرایی موجود در نوشته‌های قبلی لنین خالی از اشراق واقعی نبود. در سال‌های آخر بود که لنین به دوگانگی و ابهام کشف خود پی‌برد و کمک به شکل‌گیری نیروی سیاسی‌ای کرد که توانست برای مقاصدی که تأیید نمی‌کرد، مورد استفاده قرار گیرد. نوشته‌های او که در آن به خودمختاری و سنگ سری بوروکراسی جدید شوروی حمله شده است، درک تلخ او را باز می‌تابد. همان‌طور که مورخین مارکسیستی چون ایزاک دویچر و موشه لوین نشان داده‌اند، زمانی که زمینه عملی و تاریخی بر لنین چیره شد و بیماری سراغش آمد، تازه به گونه‌ای داشت نشان می‌داد که خطرات واقعی را درک می‌کند. (۲۵)

این به معنی آن نیست که لنین یا تروتسکی را بتوان به خاطر سهمی که در فراهم کردن زمینه برای استالین با اعمال دیکتاتوری تک حزبی داشتند تبرئه کرد. "چگونه رقابت را سازمان دهیم" را لنین به سال ۱۹۱۸ نوشت و یکی از بدترین متون دوره انقلابی است، پر است از جملات و فرمول‌بندی‌های افراطی و بدون تعمق. لنین به دلایل خاصی تصمیم گرفت آن را چاپ نکند ولی در آرشیو ماند و آماده چاپ در پراودا در سال ۱۹۲۹ شد و همین متن به استالین اجازه داد تا دست‌آوردهای لنین را پشتوانه وحشی‌گری بی‌رحمانه خود قرار دهد. (۲۶)

ساموئل فاربر اخیراً در ارزیابی از دوره قبل از استالین نشان داده است که چگونه اعلان جرم روزا لوگزامبورگ در سال ۱۹۱۸ علیه عمل کردهای بلشویک‌ها پیامبرگونه بوده است. در حقیقت فاربر نشان داده است که بلشویک‌ها حتی تعهد ادعایی خود به اقتدار و قانونیت شورایی را زیر پا گذاشتند. چند ماهی از انقلاب



نگذشته بود که ارگان‌های حزبی شوراهای را خلع ید کردند؛ کثرت‌گرایی در اردوی انقلاب را یا مانع شدند یا سرکوب کردند، در انتخابات دست‌کاری کردند سرکوب غیرقانونی را اجازه دادند یا تشویق کردند، از رشد مطبوعات و سیستم قضایی آزاد جلوگیری کردند، و سیستم مدیریت تک نفره را به صنعت باز گرداندند. فاربر در توضیح مستدل و مفصل بین حاکمیت بلشویکی اولیه و استالینیسم تمایز قایل شده است و در عین حال رشته‌های ارتباطی بین این دو را به وضوح مشخص کرده است. تنها نقطه ضعف این اثر این است که به شرایط حاد داخلی و بین‌المللی و فشاری که از طریق جنگ و قحطی اعمال می‌شد اهمیت کافی نداده است. البته فاربر استدلال می‌کند که کمونیسم جنگی قحطی را، بدون این که عمدی در کار باشد تشدید کرده بود. (۲۷)

لنین و تروتسکی می‌پذیرند که مشی اقتصادی کمونیسم جنگی به رغم پایه منطقی نظامی‌اش، اختلال اقتصادی خردکننده‌ای را موجب شد. در روسیه، هم‌چون دیگر نقاط اروپا تحمیل یک اقتصاد جنگی نه زمینه‌ای برای سوسیالیسم شد و نه حتی قحطی و بیماری‌های مُسری را از بین برد بل که آن‌ها را شدت داد. شکست مشی اقتصادی، مشکل سیاسی را شدت بخشید و زمینه اعتراضات عمومی و آنچه فاربر "سرکوب مضاعف" نام نهاد را فراهم ساخت. برتراند راسل پس از دیداری از روسیه در سال ۱۹۲۰ نقدی بر بلشویک‌ها نوشت و منتشر کرد. در این نقد او استدلال می‌کند که تأسف‌بارترین و سرکوب‌گرانه‌ترین نمودهای حکومت بلشویک‌ها با شکست اقتصادی ارتباط دارد. او که نقش محاصره خارجی را در این شکست به سرعت می‌پذیرد، تأکید می‌کند که بلشویک‌ها می‌بایستی به‌پذیرند که به‌خاطر تأثیر به‌راستی مخربی که اصرار آن‌ها بر مصادره محصولات کشاورزان داشت به‌جای این که به‌طور ساده بر این محصولات مالیات وضع کنند، در سقوط کشاورزی دست داشتند. (۲۸)

مارتف، رهبر منشویک‌ها، در جمهوری شوروی نوپا، انقلاب اکتبر را به عنوان یک واقعیت پذیرفت و می‌خواست که از این انقلاب در برابر دشمنان آن دفاع شود. اما او به شدت "تروریسم سیاسی" و "مدینه فاضله اقتصادی" بلشویک‌ها را مورد حمله قرار داد. از سال ۱۹۰۵ مارتف مطرح کرده بود که شوراها و اتحادیه‌های کارگری می‌بایستی مستقلاً به شکوفایی جامعه مدنی کمک کنند و مارکسیست‌ها می‌بایستی در جریان گسترده انقلاب بورژوا دموکراتیک پرچمدار استقلال آن‌ها باشند. مارتف در هم‌آهنگی با این موضع‌گیری در سال ۱۹۱۸ در حالی که هنوز طرف‌دار نقش مستقل شوراها و اتحادیه‌های کارگری بود، با انحلال مجلس مؤسسان مخالفت کرد. انتخابات نشان داد که این نظر در میان طبقه کارگر شوروی زمینه داشت و منشویک‌ها بخش زیادی از پشتیبانی خود را که در سال ۱۹۱۷ در مقابل بلشویک‌ها از دست داده بودند، دوباره کسب کردند. مارتف، برخلاف کائوتسکی کوشید در خلال جنگ داخلی با بلشویک‌ها به نوعی ادامه زندگی دهد، اما هر دو توافق داشتند که جنگ شرایط بسیار متناقضی برای هر نوع پروژه سوسیالیستی یا دموکراتیک ایجاد کرده است. کائوتسکی که در سال ۱۹۱۹ به ریاست کمیسیون سوسیالیزه کردن تولید منصوب شده‌او از وضعیت سقوط فاجعه بار اقتصادی به وحشت افتاد و مطرح کرد که می‌بایستی اولویت به احیاء تولید داده شود. او می‌گفت که به جای "بوروکراسی مرکزی" سیستم کنترل کارگران و مصرف‌کنندگان می‌تواند به این هدف برسد. در مقایسه با کائوتسکی، مارتف با جنگ اروپایی قاطعانه‌تر و به‌طور اساسی مخالفت می‌ورزید. بحث او این بود که جنگ امپریالیستی طبقه کارگر را از هم گسیخته و تقسیم کرده و لومپن پرولتاریای بیچاره و بی‌ریشه را چاق و چله کرده است. این لومپن پرولتاریا تحت تأثیر هر نوع هوچی بازی قرار می‌گیرد. مارتف درباره جمهوری شوروی جدید نوشت: "در این جا ارتش جنگی و شبه سوسیالیسمی پای می‌گیرد که پایه‌اش بر "ساده‌سازی کل زندگی" گذاشته شده

است. بلشویک‌ها هم چون "صدسیاه" افراطی‌گری این لایه را به نمایش می‌گذاشتند. مارتف با بی‌میلی به برتری آن یک بر این‌ها رضایت داد. اما او بر این باور بود که بلشویک‌ها از طریق مصادرهٔ مسلحانه شکافی بین خود و تولیدکنندگان مستقیم هم در شهر و هم در روستا به وجود می‌آورند. (۲۹)

لنین در ماه اکتبر سال ۱۹۲۱ ضمن تأیید مشی اقتصادی جدید گفت: که: "تلاش ما برای گذار مستقیم به توزیع کمونیستی اشتباه بود. آن‌طور که معروف است، لنین بعدها در تفکر اقتصادی خود نه تنها برای بازار داخلی و تولید کالایی خرد بل که برای سرمایه‌گذاری خارجی امتیاز فراوانی قایل شد. (۳۰)

### اهمیت کمونیسم

کوشش‌های لنین و تروتسکی در پاسخ به کائوتسکی و دیگر منتقدین سوسیالیست منجمله در مورد نقد تروتسکی، یعنی دفاع از حمله به گرجستان منشویکی - از جمله ناموفق‌ترین تلاش‌های آن‌ها در بحث و جدلی بود که به هیچ وجه هم قانع‌کننده نبود. زیرا آن‌ها اصرار بر توجیه اقدامات سرکوب‌گرانه‌ای داشتند که به لحاظ نظامی ضروری نبود و در حقیقت قانونیت جمهوری شوروی را تضعیف کرد. با این حال توضیحات بعدی آن‌ها در مورد قدرت‌گیری بلشویک‌ها نکتهٔ مهمی دربر داشت. استدلال آن‌ها این بود که انقلاب بلشویکی صرفاً حرکتی بازدارنده است که چشم‌انداز وحشتناک پیروزی ضد انقلاب در روسیه را منتفی می‌سازد و زمینه‌ای را فراهم می‌کند که می‌تواند به رشد جنبش‌هایی که با طبقات حاکم کشورهای پیش‌رفته مبارزه می‌کنند یاری رساند. این جنبش‌ها یا جنبش‌های کارگری بودند یا جنبش‌های رهایی بخش ملی. امروزه ما به بهای وحشتناکی که برای استالینیزم پرداخته شد و نیز تأثیر غالباً منفی "نمونهٔ" شوروی آشنا هستیم، اما نمی‌دانیم که پیروزی گارد سفید چه

نتایج خونینی می‌توانست به‌بار آورد. ملل شوروی در عین حال که بهای سنگینی برای استالینیزم پرداختند دلایل کافی برای پشیمانی دارند. اما بقای اتحاد شوروی تأثیرات عمیق و غالباً مثبتی برای آنان که بیرون از مرز شوروی بودند داشته است. سهم سترگ و غیرقابل جای‌گزین شوروی در شکست نازیسم و سهم واقعی، هر چند به‌لحاظ ابعاد کوچک‌تر، شوروی در تشویق طبقات حاکم غرب به عقب‌نشینی در مقابل جنبش‌های رهایی‌بخش ضد استعماری و امتیاز دادن به جنبش‌های کارگری داخلی خود، از همه بارزتر بود. هر چند عوامل دیگری مطمئناً در کارند، اما جالب توجه است که رفاه و تأمین اجتماعی در کشورهای که هم‌مرز قطب شوروی سابق بودند از همه جا بالاتر بود و اغلب زمانی تأمین می‌شد که اتحاد شوروی در اوج شکوفایی خود بود یعنی در دوره آغازین پس از جنگ. در اروپای غربی ما هنوز هم از ثمرات سال ۱۹۴۵، در شکل حقوق دموکراتیک بیشتر و تأمین اجتماعی سخاوتمندانه‌تر تعلیم و رفاه برخورداریم. همین‌طور نیز استعمارزدایی توسعه‌یابنده پس از جنگ مدیون مبارزه و رقابتی است که از نیاز غرب به رودررویی با یک رقیب جهانی ناشی می‌شد. (۳۱) اشاره به این حقایق به معنی توجیه خشونت و جنایت استالین نیست زیرا تصفیه‌های وسیع و قحطی‌ای که او مسئولش بود، اتحاد شوروی را نه تقویت که تضعیف کرد.

مارکس در نامه‌ای به یک خبرنگار روسی نوشت که قصد ندارد راهپیمایی عمومی‌ای را بر تاریخ تحمیل کند، بدین معنی که هر ملتی می‌بایست از مراحل فتودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم آن‌گونه که در «مانیفست کمونیست» تدوین شده گذر کند. اما با سرنگونی بدیل کمونیستی، چنین به‌نظر می‌رسد که سرمایه‌داری خود این راهپیمایی را تحمیل کرده است. گیرم دیگر به سوسیالیسم منتهی نشود. با این وجود می‌بایستی به‌یاد داشت که چشم‌انداز ماتریالیسم تاریخی مارکس اساساً با رشد دامن‌دار تمدن در جهان به‌طور کلی سروکار

داشت و نه با تحولات ضروری جانبی این یا آن دولت-ملت هر چقدر هم بزرگ بوده باشد. از این دیدگاه هم پیدایش نظم اجتماعی غیرسرمایه‌داری جمهوری شوروی، و هم امروزه فروپاشی آن می‌بایستی نه به طور مجزا، بل که به‌مثابه دگرگونی اساسی در الگوی گسترده‌تر سیاسی و اقتصادی جهانی دیده شود. پیروزی بلشویکی سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ یا نقش شوروی در پیروزی سال ۱۹۴۵ سوسیالیسم را حتی در روسیه در برنامه نگذاشت، اما در پیوند با تضادهای آشتی‌ناپذیر موجود در میان ملل و امپراطوری‌های سرمایه‌داری اصلی، به ایجاد نظم جهانی جدیدی کمک کرد که اشکال قدرت سرمایه‌داری و امپریالیستی حاکم را محدود کرد و مورد تهدید قرار داد.

### ملغمه شوروی و خطاهای آن

دست‌آوردهای ناقصی که اتحاد شوروی به‌مثابه قدرت غیرسرمایه‌داری به بهایی گزاف به آن رسید و الگوبرداری کم و بیش وفادارانه مشخصات اصلی آن در سراسر جهان کمونیستی، این ایده را تا حدودی تقویت می‌کرد که این نظام بدیل سیاسی و اجتماعی مشخصی در مقابل سرمایه‌داری است. اما اکنون روشن شده است - قبلاً معدودی به این امر شک داشتند - که این نظام رقیب، فاقد انسجام بالنده یک نظام شکوفای بدیل سرمایه‌داری است. اقتصاد شوروی همیشه ملغمه‌ای اجتماعی-اقتصادی بود و نتوانست راه استفاده از تضادهای مسلط نظم جهانی سرمایه‌داری را بیابد، یعنی تنها امیدش به بر هم زدن این سلطه و تضمین رشد پیچیده خود. با این حال شکل حکومت شورایی به اندازه کافی پیچیده بود که در برابر تفوق جهانی سرمایه‌داری جای نسبتاً وسیعی برای مانور داشته باشد. برنامه اشتراکی و صنعتی کردن اجباری اقتصادی که استالین طراحی کرده بود را کادرهای شبه نظامی‌ایی به پیش می‌بردند که در دنیای

خصوصیت بار آن زمان، جهت گیری عمومی این برنامه را برای بقای حزب خود و حکومتی که تحت کنترل آن بود ضروری می دانستند. دستگاه حزبی که حکومت را در اختیار و تحت سلطه داشت ترکیبی از برنامه ریزی به سبک نظامی از بالا را مورد استفاده قرار داد و به سازماندهی کادرها از پائین پرداخت تا پی ریزی یک اقتصاد سربازخانه‌ای را تحمیل کنند. اما نه از فشار دنیای سرمایه‌داری می شد کاملاً رها شد و نه بقایای مناسبات اجتماعی را می شد به طور کامل از بین برد. ویکتور سرژ و لئون تروتسکی هر دو به منطبق تمامیت خواه استالینیسم اشاره کردند. استالینیسم نظارت، بسیج و سرکوب را در جامعه شوروی تشدید کرد تا بر اشکال قدیم و جدید تمایزات و اختلافات اجتماعی سرپوش به گذارد. تروتسکی در تقابل آشکار با استفاده‌هایی که بعداً از این مفهوم شد، ویژگی‌های تمامیت‌خواهی فاشیسم و استالینیسم را شکل سیاسی خارق‌العاده و غیرقابل دوامی می دانست که به علت عمق بی‌نظمی در بحران اجتماعی فقط کوتاه مدت می تواند کاربرد داشته باشد. (۳۲) تحلیل و بررسی تروتسکی ناظر بر این اصل بود که دیکتاتورهای تمامیت خواه از آن چه به نظر می رسیدند، نیز ضعیف ترند؛ آنان از سویی به خاطر وجود قدرت برتر کشورهای اصلی سرمایه‌داری و از سوی دیگر به دلیل مقاومت توده‌ای که خود موجب می شوند محکوم به نابودی‌اند.

ادعای استالین مبنی بر این که نظم جدید اقتصادی و سیاسی برتری را پیش نهاد کرده است، نیز تأثیری بر کائوتسکی نگذاشت. کائوتسکی برنامه‌های اقتصادی شوروی در دهه بیست و سی را به نقد کشید. این نقد هر چند یک جانبه ولی بی‌توجهی به آن دور از انصاف بود. کائوتسکی در این نقد متذکر شد که برنامه‌های اقتصادی شوروی فاقد ظرفیت و پایگاه اجتماعی لازم برای اجتماعی کردن واقعی و رشد اقتصادی متنوع و مستمر است. (۳۳) او مطرح کرد که بوروکراسی شوروی نمی تواند اقتصاد مدرن و پیچیده‌ای را اداره کند بل که

می‌تواند نوعی از توسعه را هدایت کند که با منافع و ظرفیت‌های محدودش انطباق دارد. او خود معتقد بود که حکومت شوروی اساساً با دهقانان، رابطه سرمایه‌دارانه - بوروکراتیک دارد و این رابطه با تولیدکنندگان مستقیم در مراحل اولیه رشد خود است. کائوتسکی بر این باور بود که حقوق و نظارت دموکراتیک برای تضمین کیفیت رشد صنعتی و همکاری هم‌آهنگ بین دهقانان و پرولتاریا و کارگران یدی و فکری ضروری است. او نه تنها طرفدار "انقلاب دموکراتیک" بل که طرفدار مسیر توسعه اقتصادی‌ایی بود که از خُرده مالکان حمایت می‌کرد بدین صورت که شکل‌های داوطلبانه هم‌کاری را تشویق و بخش دولتی را موظف می‌ساخت تا برتری خود را در رقابت با بخش خصوصی پایدار به اثبات برساند.

استالین علی‌رغم همه ادعاهایی که در خصوص اولین برنامه پنج ساله داشت، محدودیت‌های خود را پذیرفت و عناصری از اقتصاد پولی - کالایی که با سرمایه‌داری مرتبط است را در آن حفظ کرد. در حقیقت اکنون می‌توان مشاهده کرد که در اغلب رژیم‌های مدل شوروی چنین نهادهای پولی - کالایی نقش اصلی را داشتند: پول وسیله اصلی مبادله، دست‌مزد، پاداش اصلی کار و تولید خُرده شیوه متداول در بخش کشاورزی بود و تجارت خارجی در شاخه‌های مهم تولید، اهمیت داشت. این سازوکارهای اقتصادی طبق نوع مشخصی از سنت مارکسیستی، خواه آرمان خواهی محض، خواه اراده‌گرایی بوروکراتیک با عناصر سرمایه‌داری هم‌هویت شناخته شده‌اند. (هر چند هر یک کم و بیش خیلی پیش از تکوین سرمایه‌داری وجود داشتند). گرچه استراتژی دیکتاتوری‌های ملی حکومت‌های کمونیستی را غالباً اغوا می‌کرد ولی هم‌واره به فروماندگی و سرکوب فزاینده منتهی می‌شد. این دولت‌ها معمولاً سرانجام با دادن امتیازات کاملاً آشکار به سرمایه‌داری، پایان چنین دیکتاتوری‌هایی را اعلام کردند؛ چین در دهه هفتاد از این نمونه بود.

ظاهراً استالین نیز گاه چنین مدل‌های استبدادی توسعه اقتصادی را مخصوصاً پس از سال ۱۹۴۵ بر متن آردوگاه سوسیالیستی پهناور ولی هم‌چنان عقب مانده فرمان می‌داد و به اجرا در می‌آورد. اما تحقیق در توسعه اقتصادی شوروی نشان داده است که این کشور در دهه سی و چهل بالاترین حد رشد را داشته است و این زمانی بود که مبادله فشرده با غرب وجود داشت. این حقیقتی خیره‌کننده است که در اوائل دهه سی مقصد بیش از نیمی از صادرات ماشین‌آلات بریتانیا و ایالات متحده اتحاد شوروی بود. در پاره‌ای از شاخه‌های صنعت این رقم به نود درصد رسیده بود. در دهه سی و چهل صادرات تکنولوژی غرب در مقیاس وسیع به شوروی پایه رشد شوروی تا پایان دهه پنجاه را ریخت. (۳۴) نباید فراموش کرد که سیاست جنگ سردی که غربی‌ها دنبال می‌کردند - از سازمان غیرمتعهد کشورهای ناتو و ژاپن تا دیگر شکل‌های محاصره اقتصادی و نظامی - برای محروم کردن اتحاد شوروی از تکنولوژی غرب با موفقیت طرح‌ریزی شده بود و برنامه‌ریزان شوروی را هم‌چنان مجبور کرد منابع عظیمی را بر سر مخارج نظامی هدر دهند. استالین در دهه سی و چهل توانست تا حدی از تضادهای سیستم سرمایه‌داری جهانی استفاده کند، زیرا این تضادها شکل درگیری بین قدرت‌مندترین حکومت‌های سرمایه‌داری جهان را به خود گرفت. در دوره بعد از ۱۹۴۵ جهان سرمایه‌داری به لحاظ سیاسی بیش‌تر و بیش‌تر متحد شد و بدین ترتیب فرجه‌های کمتری برای دیپلماسی شوروی باقی گذاشت. برخورد متفاوت دیگر می‌توانست این باشد که شوروی در میان جنبش‌های کارگری و اجتماعی کشورهای اصلی سرمایه‌داری به دنبال متحدین بالقوه باشد. اما توسل استالین به سرکوب و منزوی کردن سیاسی خود در محدوده اتحاد شوروی پی‌گیری این مسیر را، با حداقل پیروزی، برای او غیر ممکن ساخت. اصرار شوروی مبنی بر این که "دموکراسی‌های مردمی"



می‌بایستی کمک‌های طرح مارشال را رد کنند جنگ اعصابی را پیرامون خطر تجاوز سرمایه‌داری به همراه داشت که بهایش بسیار گزاف بود.

با دستیابی به داده‌ها و مدارک قابل اعتمادتر، تعیین سهمی که سرکوب‌های استالینی - چه با اشتراکی کردن اجباری و چه با سیستم کولاک - در آنباشت اولیه سرمایه "در شوروی داشت، ممکن خواهد شد. این امکان نیز هست که ترازنامه عمومی شوروی چه در مفهوم اقتصادی صرف و چه در مفهوم انسانی کاستی و نقصان نشان دهد. از آن جا که برای مدتی مازاد محصول بیش‌تری از دهقانان مصادره شد، محصولات کشاورزی برای همیشه خسارت دید. درست است که زندانیان مفلوک کولاک در شرایطی که هیچ کارگر آزادی قدرت تحملش را نداشت نیروگاه و راه آهن ساختند. اما ویژگی این پروژه‌ها این بود که بد برنامه‌ریزی شده بود و به‌گونه‌ای به اجرا در آمد که مواد، ماشین‌آلات و نیروی انسانی ارزش‌مندی بی‌حساب از بین رفت. دستگاه سرکوب رشد انگل‌گونه و پر خرجی دربر داشت. حتی امروزه به نظر می‌رسد کار آزاد در معادن طلای کولیمای از کار اجباری گذشته مولدتر باشد. ملاحظات دیگر به کنار، تمایل رو به افزایش کارگران کار اجباری به شورش و عصیان مانند نمونه ورکوتا در سال ۱۹۵۳ اختلال ایجاد می‌کرد. در دهه پنجاه میلیون‌ها کولاک آزاد شدند؛ علت این امر بخشاً فشار اجتماعی و بخشاً هم شاید این بود که سیستم کار اجباری کندی، پرهزینه بودن و ناکارایی خود را به اثبات می‌رساند. (۳۵)

### برنامه‌ریزی، بازار و دموکراسی

آیا بدیلی وجود داشت؟ تروتسکی که یکی از مخالفین سوسیالیسم در یک کشور بود سعی کرد بگوید بدیلی وجود دارد. در این زمینه پاره‌ای از برجسته‌ترین نظرات او همان نظراتی است که از همه ناشناخته‌ترند. بدین ترتیب

تروتسکی در سال ۱۹۳۰ برنامه جسورانه‌ای را مطرح کرد که به دو هدف می‌رسید: اولاً این برنامه به شوروی کمک می‌کرد که از انزوای اقتصادی خارج شود و ثانیاً به پیش‌رفت آرمان جنبش‌های کارگری اروپای غربی یاری می‌رساند. پیش‌نهاد او این بود که دولت شوروی می‌باید از غرب و سوسیال دموکرات‌های اروپای مرکزی دعوت کند که در طرح و اجرای برنامه پنج ساله شرکت کنند. او یادآور شد که شوروی به خرید ماشین آلات شدیداً نیاز دارد. او همچنین به فلاکت گسترش‌یافته بیکاری در بقیه اروپا اشاره کرد. در چنین اوضاعی نگرش بین‌المللی - یا آن‌گونه که مارکس بیان داشته است نگرش جهان‌مدار این است که برنامه پیش‌رفت اجتماعی و اقتصادی بین دولت شوروی و دولت‌های اروپایی که مایلند به چنین برنامه‌ای بپیوندند طراحی شود. مثلاً دولت اطریش، آلمان و بریتانیا، که در آن احزاب کارگری در دولت بودند یا امیدوار بودند که به‌توانند دولت تشکیل دهند. تروتسکی این پیش‌نهاد را مابه‌ازاء اقتصادی استراتژی منضبط جبهه متحد کارگری می‌دانست. (۳۶) او از این وحشت نداشت که برنامه همکاری اقتصادی بین دولت شوروی و دولت‌های سوسیال دموکرات عقلا نیت اقتصادگذار را با در آمیختن با عناصر سرمایه‌داری "آلوده" سازد؛ این باور بر این فرض مبتنی بود که اقتصاد شوروی به ناچار می‌بایست عناصری از اقتصاد سرمایه‌داری را با اقتصاد خود ترکیب کند و تنها گزینشی که باقی می‌ماند این است که این عناصر از شکل پیش‌رفته سرمایه‌داری اخذ شود یا از شکل عقب مانده آن. اگر چه تروتسکی طرفدار برنامه‌ریزی بود، آن‌را روند اجتماعی خودکفا یا همه‌جانبه نمی‌دانست. او در اثر خود "انقلاب خیانت شده" (۱۹۳۷) تصریح کرد که صنایع سنگین به سرعت رشد می‌کنند، اما مطرح کرد که بسیاری از دست‌آوردهای پر سرو صدای برنامه پنج ساله غیرواقعی و خیالی است. او به خسارات جبران‌ناپذیری که اشتراکی کردن اجباری به بار آورد اشاره کرد و بر کیفیت نازل بسیاری از تولیدات صنعتی تأکید

ورزید. در چندین مورد نقد اقتصادی تروتسکی تجزیه و تحلیل کریستین رادووسکی از اپوزیسیون چپ را منعکس می‌کرد. از نظر رادووسکی ویژگی سیستم اقتصادی شوروی در حقیقت عبارت بود از پیش‌رفت همه جانبه به سوی هدف‌هایی که انتخاب کرده بود. این سیستم هم‌آهنگی پیچیده و ظریفی را در بر نداشت و تقریباً هیچ‌گونه نظارتی بر کیفیت آن در کار نبود. "در این سیستم اقتصادی ما نه با نقایصی فردی بل که با تولید منظم محصولات ناقص سروکار داریم." (۳۷)

تروتسکی در کتاب "انقلاب خیانت شده" به آن چه او فریب‌های "تمامیت‌خواهی" استالین توضیح داده است، حمله می‌کند. حدود همان ایام تروتسکی نوشت که نه جامعه شوروی و نه هیچ جامعه دیگری هم‌چون مغز بزرگی که از مرکزی همه‌دان کنترل شود، نیست و نمی‌تواند باشد. این نظر که در مقاله‌ای در سال ۱۹۳۲ نوشته شد ارزش دارد کاملاً نقل شود:

"اگر اندیشه‌ای جهانی در میان بود، به‌نوعی که خود را در تخیل علمی لاپلاس فرا می‌افکند-اندیشه‌ای که می‌توانست هم زمان همه روندهای طبیعت و جامعه را ضبط کند، خود پویایی آن‌ها را اندازه بگیرد و نتایج کنش و واکنش آن‌ها را پیش‌بینی کند- چنین اندیشه‌ای البته، می‌توانست به‌گونه‌ای همه جانبه برنامه اقتصادی بدون عیب و کاملی طرح بریزد و از تعداد جریب‌های گندم شروع کند و تا آخرین دگمه جلیقه را حساب کند. دستگاه بوروکراسی معمولاً تصور می‌کند که چنین اندیشه‌ای را در اختیار دارد؛ به همین دلیل است که به آسانی خود را از کنترل بازار و دموکراسی شورایی می‌رهاند. اما در واقعیت امر دستگاه بوروکراسی در برآورد از ذخائر معنوی خود شدیداً اشتباه می‌کند. این بوروکراسی در عمل ضرورتاً مجبور است در برآوردهای خود به مقادیر (یا به همان نسبت صحیح است که گفته شود مقادیر نامتناسب) به ارث برده از روسیه سرمایه‌داری، به اسناد مربوط به ساختار اقتصادی ملل سرمایه‌داری معاصر و

سرانجام به تجارب موفقیت‌ها و خطاهای اقتصاد شوروی تکیه کند. اما حتی صحیح‌ترین ترکیب چنین عناصری تنها می‌تواند ناقص‌ترین چارچوب برنامه‌ای را به دست دهد و نه چیزی فراتر از آن. افراد بی‌شماری که چه جمعی و چه فردی در اقتصاد شرکت دارند، می‌بایستی نیازها و قدرت نسبی خود را نه تنها از طریق تصمیمات آماری کمیسیون برنامه بل که از طریق فشار مستقیم عرضه و تقاضا در نظر بگیرند. این برنامه را بازار تا حد قابل ملاحظه‌ای کنترل می‌کند و متحقق می‌سازد. مقررات بازار خود به گرایشاتی وابسته‌اند که مکانیسم بازار به وجود آورده است. برنامه دقیقی که مؤسسات تدوین کرده‌اند می‌بایستی کارایی خود را از طریق محاسبات تجاری نشان دهند. نظام اقتصاد انتقالی بدون کنترل روبل غیرقابل تصور است.<sup>(۳۸)</sup>

بدین ترتیب تروتسکی در عین حال که باور داشت دموکراسی شورایی می‌بایستی "دربرگیرنده مقررات موجود ساختار اقتصادی‌ای باشد که به همت توده‌ها تدوین شده است" بر این امر تأکید داشت که دموکراسی نوپای شوروی موظف است از بازار برای کنترل تناسب و برنامه‌ریزی عقلانی استفاده کند، زیرا همان‌گونه که او توضیح می‌دهد، "محاسبه اقتصادی بدون مناسبات بازار غیر قابل تصور است."<sup>(۳۹)</sup>

طرف‌داری بوخارین از استفاده از بازار و نیاز به اتحاد درازمدت با تولیدکنندگان خرد، امری شناخته شده است. اما تروتسکی نخستین رهبر بلشویکی بود که کمونیسم جنگی را زیر سؤال برد.<sup>(۴۰)</sup> و همان‌گونه که الک نوو اشاره کرده است، تروتسکی و اپوزیسیون چپ مخالف توهمات نظام اداری سربازخانه‌ای بودند. تروتسکی در چهارمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۲ مطرح کرد که: "در جریان دوران گذار، هر بنگاه صنعتی یا مجموعه بنگاه‌های صنعتی می‌بایستی تا حدودی جهت‌گیری مستقلی در جهت بازار داشته باشند و خود را از طریق بازار به آزمون به‌گذارند. ضروری است هر کارخانه دولتی و مدیر فنی آن

را نه تنها دستگاه‌های دولتی از بالا، بل که بازار که به مثابه تنظیم‌کننده اقتصاد دولتی مدت مدیدی باقی خواهد ماند، از پائین کنترل کنند.<sup>(۴۱)</sup>

تروتسکی در سال ۱۹۳۳ مطرح می‌کرد که با پیش‌رفت اقتصاد شوروی نقش پول و تولید کالائی در آن افزایش پیدا می‌کند. او نوشت: 'شیوه‌های محاسبه اقتصادی و مالی که تحت نظام سرمایه‌داری توسعه پیدا می‌کند، رد نمی‌شوند بل که اجتماعی (سوسیالیزه) می‌شوند.'<sup>(۴۲)</sup> درست است که در آینده نسبتاً دوری، با پشت سر گذاشتن اقتصاد انتقالی، پول و بازار دیگر ابزار ضروری برنامه‌ریزی اجتماعی نخواهد بود و جای خود را به مکانیسم اقتصادی جدیدی خواهند داد، اما تروتسکی به این که عقلانیت اقتصادی چگونه عمل کردی خواهد داشت اشاره نمی‌کند و تنها تأکید او بر این است که این عقلانیت کارکردی جهانی باید داشته باشد.

پایه‌گذاری اقتصاد سوسیالیستی می‌بایست همواره سمت و سوی نیروهای پویای اقتصاد جهانی را داشته باشد، و به همین دلیل هم تروتسکی از برنامه‌ریزی مشترک با دولت‌های سوسیال دموکرات اروپای مرکزی و غربی دفاع می‌کرد. پیشنهاد تروتسکی از سویی به رشد اقتصادی شوروی اجازه می‌داد از تکنولوژی برتر غرب بهره‌برداری کند و از دیگر سو به جنبش کارگری غرب امکان می‌داد اهداف عملی و انتقالی را در رویارویی با مسأله بیکاری توده‌ای مطرح کنند.

استالین اگر چه هرگز پیشنهاد تروتسکی را نپذیرفت، هم‌کاری با کشورهای پیشرفته را در دهه سی و در خلال جنگ بهبود بخشید. 'پیروزی' بی‌رحمانه و پر خرج دوره استالین بخشاً از این حقیقت و نیز از ساده کردن وظائف اقتصادی در خلال فاز نخست جنگ، صنعتی کردن و بالاخره از فداکاری‌هایی که حزب کمونیست اتحاد شوروی هنوز می‌توانست از کادرها و اعضاء و هواداران خود طلب کند، ناشی می‌شد. نیاز رویارویی با مداخله بیگانگان و تحقق وعده آینده

شیرین برای تشویق آدمی حتی چون اندره ساخارف کافی بود تا همه چیز خود را به دهد و وقتی استالین مرد، گریه کند. (۴۳) اما کمک چنین عنصری در طول زمان کاهش یافت. جنگ سرد طولانی، محاصره تکنولوژیک سخت و فزاینده‌ای را بر شوروی تحمیل کرد و رکودی که تازه آغاز شده بود را شدت بخشید. با پیشرفت صنعتی کردن جامعه و رشد اردوگاه سوسیالیستی<sup>۱</sup> وظیفه هم‌آهنگی اقتصادی پیچیده‌تر شد. (۴۴) دسترسی به تکنولوژی غربی پایان گرفت. بازار اقتصادی اروپا برتری خود بر بازار اقتصادی کشورهای کمونیستی را به اثبات رساند. تشویق ایدئولوژیک کادرها و فعالین با سرخوردگی و ناامیدی مکرر با شکست روبرو شد. بدبینی و فساد گسترش یافت.

بدین ترتیب عدم دسترسی به تکنولوژی غرب تنها یکی از مشخصه‌های کند شدن توسعه شوروی بود. سئوالی که مطرح می‌شود این است که چرا شوروی پس از رسیدن به مرحله‌ای از توسعه، تکنولوژی خود را به وجود نیاورد؟ و چرا اغلب از تکنولوژی‌ای که توانسته بود وارد کند، از قبیل کامپیوترهای پیشرفته‌ای که در آغاز دهه هفتاد در اختیار بسیاری از بنگاه‌های صنعتی بزرگ گذاشته شده بود، به گونه درست استفاده نکرد؟ برای پاسخ به این سئوالات ارزش دارد که مختصراً مسأله اساسی محاسبات اقتصادی در یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده و جمعی را بررسی کنیم.

### بحث محاسبات اقتصادی

دهه‌های بیست، سی و چهل شاهد بحثی است پیرامون<sup>۲</sup> محاسبه سوسیالیستی<sup>۳</sup> بین اعضاء رهبری مکتب اطریش، لودویک فن میزس، فردریش فن هایک و اقتصاددانان سوسیالیستی چون اسکار لانگه و اچ دی دیکنسون. این‌ها مسأله معیارها را مطرح کردند، معیارهایی که در صورت حذف مکانیسم

بازار، نحوه اختصاص منابع جهت رسیدن به هدفهای متفاوت را تعیین می‌کند. در حقیقت میزس در نخستین تلاش‌های خود در این زمینه در سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۲ ادعا کرد که در یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده محاسبه غیرممکن است زیرا برای برآورد و ارزش‌گذاری استفاده‌های متفاوت از نیروی کار و منابع گردش پول، مبلغ پولی مشخصی وجود ندارد. او معتقد بود که محاسبه در مفهوم مدت زمان کار- حتی اگر به‌توان این کار را انجام داد و راهی یافته شود که به‌توان ارزش‌های گوناگونی را به مهارت‌های متفاوت مرتبط ساخت- هنوز هم به نتایج معقول ره نخواهد برد، زیرا در نبود بازار راهی جهت رسیدن به الگوی پیچیده تقاضا برای کالاهای نهایی و واسط وجود ندارد. همین‌طور هم او تحت تأثیر ادعای اتو نویرات قرار نگرفت. اتو نویرات مدعی بود که طرح جامع یک اقتصاد منطبق با شرایط یک کشور و مبتنی بر مختصات فیزیکی و طبیعی از قبیل مقدار زغال لازم جهت ذوب سنگ‌آهن امکان‌پذیر است. میزس بار دیگر تأکید کرد که چنین روشی نه می‌تواند تقاضای نهایی (با همه پیچیدگی آن) را بر آورد کند و نه بین رقابت در استفاده از مواد خام و تولیدات واسط (با همه پیچیدگی آن‌ها) داوری کند. (۴۵)

در عین حال به نظر می‌رسد که نقد اولیه میزس ناظر بر آن است که اقتصاد برنامه‌ریزی شده متوقف می‌شود. او بعدها این بحث را مطرح کرد که به راه‌حل‌های دست سوم یا راه‌حل‌هایی که با هدف‌های اعلان شده سوسیالیست‌ها در تضاد است، می‌توان دست یافت. مثلاً برنامه‌ریزان می‌توانند از قیمت‌های دنیای سرمایه‌داری و یا گذشته سرمایه‌داری و شیوه محاسبات آن استفاده کنند. همین‌طور نیز وجود پول، دست‌مزد و بازار محدود برای کالاهای مصرفی به نوعی ناقص، عقلانیت اقتصادی را نشان می‌دهد. اگر به کارگران اجازه اداره بنگاه صنعتی که در آن کار می‌کنند داده می‌شود، در آن صورت نوعی سرمایه‌داری سندیکالیستی<sup>\*</sup> ممکن بود گسترش پیدا کند. میزس هم‌چنین به

این نکته اشاره کرد که اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ای که فاقد معیارهای عام باشد، منافع ویژه‌ای چون منافی که بر مقولات ملی و قومی مبتنی است را تقویت می‌کند که ماهیت این منافع نه طبیعی بل که به‌گونه‌ای ساختگی است. دولت بی‌تردید در صورتی که حاضر باشد راه‌حل‌های مستبدانه‌ای تحمیل کند، می‌تواند وظائف مصرف‌کنندگان و کارفرمایان را غصب کند. حتی دولت‌های منتخب نیز همین‌طور عمل می‌کنند، زیرا برنامه‌های آن‌ها هم‌واره عبارت است از مختصر و ساده کردن خودسرانه نیازمندی‌های اجتماعی و برنامه‌ای که حتی اگر فرض کنیم در مرحله‌ای مفهوم پیدا کند، تغییر دائمی شرایط، موقعیت‌ها و سلیقه‌ها دیر یا زود بر آن‌ها پیشی می‌گیرند.

میزس مطرح می‌کند که سرمایه‌داری بسیار بیش از سنت ملی کردن و برنامه‌ریزی به فرد اجازه شرکت در تصمیم‌گیری می‌دهد. علامت مشخصه سوسیالیسم یگانگی و تقسیم‌ناپذیری اراده هدایت همه فعالیت‌های تولیدی در چارچوب کل نظام اجتماعی است. وقتی سوسیالیست‌ها اعلام می‌کنند که "نظم" و "تشکیلات" باید جای "هرج و مرج" تولید، عمل آگاهانه جای بی‌برنامگی سرمایه‌داری، هم‌کاری واقعی جای رقابت و تولید برای مصرف جای تولید برای سود را بگیرد، منظورشان هم‌واره جای‌گزینی قدرت انحصاری فقط یک نمایندگی با انبوه نامعین برنامه‌های مصرف‌کنندگان منفرد و کسانی است که به خواست‌های مصرف‌کنندگان رسیدگی می‌کنند یعنی کارفرمایان و سرمایه‌داران. میزس این انتقاد را رد می‌کند که بازار مکانیسمی اجتماعی است که بدون اطلاع نمایندگانی که در آن فعالند عمل می‌کند، در حالی که برنامه‌ریزی بیان‌گر نظارت اجتماعی آگاهانه است. "حقیقت این است که مکانیسم مرده یا حرکت خودبه‌خودی سفت و سخت از یک سو و یا برنامه‌ریزی آگاهانه از دیگر سو، بدیل مورد نظر نیست، مسأله این است که برنامه‌ریزی چه کسی؟ آیا هر فرد جامعه باید برای خود برنامه‌ریزی کند یا یک دولت خیرخواه برای همه؟ مسأله



خودگردانی در مقابل عمل آگاهانه نیست. مسأله عمل خودمختار هر فرد است در مقابل عمل انحصاری دولت. (۴۶)

اکثریت چپ‌ها ترجیح دادند این نقد را با اشاره به مدارک آشکار شکست سرمایه‌داری و پیروزی ظاهری شوروی در احیاء اقتصاد روسیه و پیگیری صنعتی کردن نادیده بگیرند. اما معدودی از اقتصاددانان سوسیالیست تصدیق کردند که مورد با اهمیتی را باید پاسخ داد و ملاحظات اطمینان‌بخش میزس آن‌ها را برانگیخت تا بر این پافشارند که او بهترین راه‌حل‌های سوسیالیستی را ارائه نداده است. انتقاد جدید میزس موجب شد که ادوارد هایمن به او پاسخ دهد. هایمن سوسیال دموکراتی بود که در کمیسیون اجتماعی کردن (سوسیالیزه کردن) کائوتسکی خدمت کرده بود و هم او و هم مردم شناس، کارل پولانی، مدل‌های سوسیالیستی بازار در دهه بیست را ارائه داده بودند. (۴۷) در دهه سی اچ. دی. دیکنسون، یک لیبرال سوسیالیست انگلیسی، گروهی سوسیالیست لهستانی منجمله اسکارلانگه و ای. پی. لرنر که خدمات تعیین‌کننده‌ای به اقتصاد رفاه کرده بودند، تلاش‌های بیش‌تری کردند تا مکانیسم‌های بازار را با اهداف سوسیالیستی انطباق دهند.

مدل‌های اقتصادی که هایمن و سوسیالیست‌های لهستانی پیش نهادند، نظام شوراهای کارگرانی را تجسم می‌کرد که در آن هر شورایی مسئول یک صنعت مشخص بود. بازار می‌بایست مناسبات بین این صنایع را هم‌آهنگ کند و هر صنعتی می‌بایست به شیوه‌های انحصاری سازمان داده شود. انتقادات سوسیالیستی بر حیف و میل رقابت تأکید داشت. بدین ترتیب فقط پیش‌نهاد گروه‌های متحد در هر شاخه صنعتی عمده طبیعی به نظر می‌رسد، مثلاً تهیه کفش، آهن، فولاد، زغال سنگ، منسوجات و امثال آن. این مدل‌ها در شکل ساده خود نمی‌توانست ادعای حل همه مسائلی را که میزس مطرح کرده بود داشته باشد. اما دیکنسون، لانگه و لرنر مدل‌های محاسباتی پیچیده‌ای را پیش